

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical

تاریخی

موسوی
۰۱.۰۲.۰۹

وزیر فتح خان جنگ سالاری از قماش دوستم

به ادامه گذشته:

تا جائیکه از نامه های "سر جان ملکم" بر می آید، انگلیسها در آن زمان به خاطر حفظ هندوستان و از بین بردن خطر "زمان شاه ابدالی"، در سه بعد کار های شان را آغاز نمودند:

- ۱- تخریب پایگاه قدرت "زمانشاه" در داخل افغانستان
 - ۲- نابود نمودن متحدین "زمانشاه" در عرصه بین المللی و منطقه
 - ۳- ایجاد درد سر های منطقه یی و مرزی با همسایگان
- ۱- تخریب پایگاه قدرت "زمانشاه" در داخل افغانستان:

انگلیسها هر چند تا زمان "زمانشاه ابدالی" در تماس مستقیم با افغانستان قرار نداشتند، مگر با آنها از طرق مختلف میدانستند که دولت "درانی" یک سلطنت متمرکز فئودالی است که ایجاد، استحکام و بقای حاکمیت خویش را مرهون تأیید و همکاری خوانین بزرگ و رؤسای قبایل می باشد. این نوع سلطنت خلاف سلطنت های مشروطه پارلمانی، استبدادی و مطلقه که منشای حاکمیت آنها به صورت عمده به تأیید و یا تردید چند خان و رئیس قبیله هیچ ارتباطی ندارد، به اراده و تئبانی خوانین و رؤسای قبایل به میان آمده و با توافق آنها می تواند ادامه پیدا نماید، و به همان سان روی گردانیدن خوانین و رؤسای قبایل از آن دولت می تواند حکم زوال آن را داشته باشد.

اجماع و تمرکز اراده خوانین همان طوری که در ۱۷۴۷ میلادی باعث به وجود آمدن دولت "درانی" در افغانستان گردید، به همان سان در ۱۷۷۲ میلادی یعنی تحت نشینی "تیمورشاه ابدالی" نقش درجه اول بازی نمود. به همین سان وقتی "زمان شاه ابدالی" بعد از درگیری با برادران زمام امور را در دست گرفت، حمایت مجموع خوانین و به خصوص پشتیبانی سردار "پاینده محمد خان" که به لقب "سرفراز خان" مفتخر بود، در رسیدن به قدرت و پادشاهی رول بس عمده داشت. به خصوص وقتی می بینیم که نیروهای ضد "زمانشاه" وقتی در همان اوایل به غرض حمله بالای کابل به راه می افتند، و شخص سردار "پاینده محمد خان" با لشکر قومی خویش از آنها بریده و به "زمانشاه" می پیوندند و با این پیوستن در حقیقت "زمانشاه" را بر اریکه قدرت استوار می سازد، نقش و رول خوانین در ایجاد و دوام قدرت یک پادشاه در سیستم "سلطنت متمرکز فئودالی" به خوبی هویدا می گردد.

در آن سیستم با تمام امتیازاتی که برخی از مؤرخین برای آن ردیف کرده و حتا گاهی آنرا نمودی از دموکراسی قبیله یی و اشرافی دانسته اند - در اینجا آگاهانه به این بحث داخل نمی شویم - بزرگترین کاستی و عیب آن بازچیه شدن شخص پادشاه در مقابل مجلس و یا جرگه اشراف می باشد. به خصوص وقتی شاهی تازه به قدرت رسیده باشد و پای حریفان مقتدری نیز در میان باشد، "شاه" بی صلاحیت ترین فرد در بین مجموع قدرتمداران گردیده در تمام وقت باید متوجه باشد که هیچ یک از پایه های قدرت از وی نرنجد. دشواری این امر زمانی چند چندان می گردد که بدانیم خوانین و رؤسای قبایل نیز همواره با همدیگر در جنگ و مناقشه قرار داشته و هر یک از شاه می خواست تا حافظ منافع وی باشد در غیر آن جدائی از "شاه" همان شمشیر "داموکلس" ی بود که بر گردن شخص پادشاه آویخته بود.

تا جائیکه تجربه نشان داده بود خوانین و رؤسای قبایل نیز وقتی روی علت خاصی از "پادشاه" رنجیده خاطر می گردیدند، به صورت عموم تصمیم جدائی و عقب گرد خود را زمانی ابلاغ و در عمل پیاده می نمودند که میدان جنگ می بود. یعنی سپاهی را که زیر رایت شخص "الف" داشتند، از وی جدا نموده در خدمت شخص "ب" قرار می دادند. این طرز العمل بادر نظر داشت قابل خرید بودن تمام خوانین و رؤسای قبایل در حقیقت ده ها "پاشنه آشیلی" بود که در ارتش آن گونه شاهان وجود داشت.

"زمانشاه ابدالی" که به نیکوئی بر این ضعف و کاستی آگاهی داشته و از جانب دیگر می دانست لشکری را که مجبور به پرداخت مصارف آن است تا زمانی می تواند از وی باشد که خوانین و رؤسای آنها با وی همراه هستند، در صدد آن شد تا "سلطنت متمرکز فئودالی" درانی ها را به نوع دیگری از سیستم پادشاهی مبدل نماید. تغییر به یک سلطنت مشروطه که هیچ مطرح نمی توانست باشد، باقی می ماند دو نوع دیگر آن یعنی "شاهی مطلقه" و "شاهی استبدادی". مشکل "زمان شاه ابدالی" عدم آمادگی برای هر دو تغییر در دو جهت دیگر بود. یعنی نه کار لازم برای ایجاد یک "سلطنت مطلقه" در آنجا صورت گرفته بود و نه هم تدارک لازم به غرض ایجاد یک "سلطنت استبدادی". "شاهی مطلقه" که بر پایه های "حق الهی" پادشاه استوار می باشد، به پادشاه حیثیت "سایه خدا" را بخشیده تمام اتباع آن کشور حرف پادشاه را به مثابه "سایه خدا" و فرمان الهی پذیرا می گردند. برای رسیدن به چنین حالتی ضرورت ایجاد می نماید تا در کنار وحتا در عوض طبقه فئودال، قشر روحانی در یک تبنانی تاریخی و دراز مدت با طبقه حاکمه و نماینده سیاسی آن شخص شاه و با تمحیق توده های ملیونی یک کشور پادشاه را "سایه خدا" معرفی نموده بر اساس دساتیر دینی اطاعت از وی را امر لازم و اجتناب ناپذیر معرفی نمایند. کاری بس دشوار که باید با حوصله صورت پذیرفته و زمان لازم را برای آن داشت.

در حالی که برای "شاهی استبدادی" چه از نوع منور آن و چه از نوع سیاه و تاریک آن، شاه به غیر از دم شمشیر خود و عساکر آماده و سر سپرده اش به هیچ کس دیگری نیازمند نمی باشد. در چنان نظام هائی چه از نوع "سلطان محمود غزنوی" و "لونی چهاردهم" و چه هم از نوع "چنگیزخان مغول" و یا "آتیلای" معروف به "بلای آسمانی"، پادشاه نه به این خان و آن رئیس قبیله وابستگی دارد و نه هم به تائید چند مولوی و یا مجتهد. مشکلات را با دم شمشیر و با بریدن حلقوم مخالف حل نموده، در اساس پایه لشکر را بر اساس وفاداری مطلق به شخص شاه بنیان می گذارند نه وابستگی به این و یا آن خان و یا قبیله. این چنین نظامی اولتر از همه به ارتش واردویی نیازمند است که متعهد به شخص شاه باشد، بدان معنی که فردی برخاسته از قبیله معینی در عوض آنکه خود را مدافع منافع قبیله بداند و حاضر باشد تا جانش را در راه سیادت قبیله و یا قوم فدا نماید، خود را مدافع منافع شخص شاه دانسته برای بقای پادشاه حاضر باشد تا بر روی برادر و عضو قبیله اش هم شمشیر بکشد. میرهن است که در آن شرایط "زمان شاه ابدالی" از چنان اتوریتة برخوردار نبود. نوع دیگری نیز از حاکمیت استبدادی وجود داشته که شاه با تکیه بر دم شمشیر بران خویش، برای خود "حق الهی" سلطنت به دست می آورد. امری که امیر جلال" عبدالرحمن خان" و خاندان "نادر غدار" آنرا متحقق ساختند. (استبدادی مطلقه)

نوشتیم که "زمان شاه ابدالی" می خواست تا نوع حاکمیت "متمرکز فئودالی" را به یکی از اشکال دیگر آن تغییر دهد. این تغییر که در نفس خودش انقلابی در درون طبقه حاکم تلقی شده و خوانین و رؤسای قبایل را از حاکمیت بلا منازع آنها در پادشاه سازی محروم می ساخت، مسلماً نمی توانست از طرف آنها بدون مقاومت مورد قبول قرار گیرد. "زمان شاه ابدالی" با وجود آنکه رویهمرفته جوان بود و تجربه طولانی زمامداری نداشت این را به نیکوئی می دانست که باید در این تغییر دل بزرگان قوم را از خود نرنجاند. چنانچه در رابطه با شخص سردار "پاینده محمد خان" از هیچ گونه احترامی دریغ نمی ورزید. مگر احترام شخصی قابل شدن چیزبست و در زیر دندان های خورده کننده یک سیاست قرار گرفتن امر دیگر.

"زمان شاه" با تمام احترامی که به خوانین و به خصوص شخص سردار "پاینده محمد خان" می گذاشت، وقتی تصمیم گرفت، تا امتیازات خاص خوانین را از بابت تهیه عسکر قطع نموده و آنها را مجبور سازد تا لشکر را مطابق به روحیه سلطنتی و وفادار به شخص شاه تربیت نمایند و نقش رؤسای قبایل را در رهبری ارتش شاهی از میان بردارد، نمی توانست با پایه های قدرت اش یعنی خوانین در جنگ نیفتد. هر دو طرف با آنکه به طبقه حاکمه تعلق داشتند مگر تضاد منافع طبقاتی وحدت آنها را به هم زده، مبارزه بین آنها را به مقام آشتی ناپذیری رسانید. مبارزه بین "زمان شاه ابدالی" و وزیرش "رحمت الله خان" در یک طرف و تقریباً مجموع خوانین در طرف دیگر. تا اینجا با در نظر داشت ماهیت دولت "درانی" کدام چیز جالب و بکری به نظر نمی خورد چه در تمام ادوار اتفاق افتاده که شاه در همچو نظامی با پایه های قدرت اش در تقابل خونین قرار گیرد. گاهی پیروز از آن بیرون شود و زمانی هم جانش را بر سر خواسته اش ببازد. آنچه در این میانه از اهمیت بسزائی برخوردار است، اول موجودیت یک شخص کاملاً بیگانه در ترکیب خوانین است و در ثانی تسجیل نقش مجلس خوانین در ایجاد یک پادشاهی مطابق میل آنها. به این دو قضیه اندکی از نزدیک نظر می اندازیم تا باشد نقش افراد در تاریخ بدون حب و بغض علی و عمر مشخص گردد.

- فردی را که به احتمال قریب به یقین باید اولین جاسوس انگلیس در افغانستان دانست و تا امروز از سوابق آن هیچ گونه اطلاع دقیقی در دست نیست و در حالی که اکثر مؤرخین وی را یک روحانی هندی معرفی می دارند، عده ای دیگری از مؤرخین ادعا دارند که وی شخص تاجری بوده است، می توان گفت دفعتاً در اوج اختلافات دولت درانی با انگلیسها و قاجاری ها در قندهار پیدا شده در کمترین فاصله زمانی مورد احترام، اعتماد و مشورت تمام سران قبایل قرار می گیرد. این شخص که "میا غلام محمد" نام دارد، و تازه واردیست در شهر قندهار، اگر در امور مذهبی و یا کدام مسأله فرهنگی - اجتماعی در کشور عقب مانده مانند افغانستان آنروز شهرت به هم رسانده و مرکز مراجعات مردم قرار می گرفت، نمی توانست زیاد مایه حیرت و یا گمان بد گردد. هر چند در کشوری مانند افغانستان و شهری مثل قندهار که

زیاد با بیگانه ها زود جوش نیستند، در همین زمینه ها نیز چنان شهرتی قابل مکت می باشد، مگر در مسأله ترتیب یک کودتا علیه پادشاه پر قدرتی مثل "زمان شاه ابدالی" که نباید از این گوش تا گوش دیگر کسی خبر شود، یک شخص تازه وارد و تقریباً برای مردم ناشناس مورد مشورت قرار گرفتن و حتا خانه وی به ماثبه مرکز تجمع و قرار ها مورد استفاده قرار گرفتن، کاری نیست که بتوان به سادگی از آن گذشت. زیرا صرف نظر از آنکه سران قبایل روی کدام اساساتی بر آن فرد مجهول الهویه اعتماد نموده اند و حیات و ممات شان را در دست وی گذاشته اند، برای تازه واردی چه یک عالم دینی و چه هم یک تاجر امتعه هندی، چه چیز باعث می گردد تا به تغییر پادشاه در یک کشور بیگانه علاقه مند شده در توطئه بس بزرگ سهم گرفته باجان خویش بازی نماید.

به عبارت دیگر، اگر سردار "پاینده محمد خان" و خوانین یازده گانه دیگر انگیزه حرکت و تقابل شان را در سیاست های "زمان شاه ابدالی" می یافتند انگیزه حرکت و حمایت "میا غلام محمد خان" هندی در ضدیت با "زمان شاه ابدالی" چه بوده است؟ پول، مقام، مذهب و یا چیز دیگری؟

با حرکت از این منظر است که با قاطعیت می توان حکم نمود:

"میا غلام محمد هندی" اولین جاسوس شناخته شده انگلیس است که به غرض تخریب بنیان افغانستان از طرف استعمار انگلیس به افغانستان آمده است.

باز هم با حرکت از همین حکم می توان گفت:

هر چند سندی دال بر جاسوس انگلیس بودن سردار "پاینده محمد خان" در دست نیست، مگر با آنهم وی اولین فرد "خاندان بارکزائی" است که حامل و مجری سیاست های استخباراتی و استعماری انگلیس بوده است. عملی که بعد ها در خانواده و قبیله اش بار ها اتفاق افتیده، جاسوس شدن بین آنها به افتخار استحال یافت.

- نکته دوم در محتوای قرارداد و فیصله ایست که آن دوزاده نفر بین خود به امضاء می رسانند. آنها به توافق می رسند:

۱- "زمان شاه" را از سلطنت خلع و نزد خود زندانی نگهدارند

۲- سردار "رحمت الله خان" وزیر "زمان شاه" را به قتل برسانند

۳- برادر تنی "زمان شاه" یعنی شاهزاده "شجاع الملک" را به پادشاهی برسانند

۴- از آن به بعد مجلس خوانین شاه را برگزیده در هر زمانی که خواسته باشند همان مجلس وی را عزل نیز نماید.

در همین رابطه سر جان ملکم معروف در سومین نامه خود عنوانی "هانری دنداس" رئیس استخبارات کمپنی هند شرقی چنین می نگارد:

".... اخبار مکرری که از دربار اعلیحضرت زمان شاه رسیده است حاکی است که شاه درانی اخیراً (۱۲) نفر از رؤسای اقوام را به جرم ارتباط مخفی آنان با برادر مفوروش که در دربار ایران است به قتل رسانیده و این اقوام خشونت آمیز در بین اقوام افغان که مقتولین به آنان منسوب اند باعث شورش شدید شده است. ظواهر امر نشان می دهد که در حال حاضر حفظ آرامش کشور و همچنین جلوگیری از پیشرفت پادشاه ایران بیش از پیش زمان شاه درانی را مشغول داشته که فکر حمله به هندوستان را بکند" (نامه های سیاسی سفیر بریتانیا در ایران، ترجمه احمد توکلی، نامه سوم، صفحه ۱۰)

از محتوای گزارش رسمی آن جاسوس کارگشته انگلیس که می توان ویرا بنیان گذار اولین هسته استخباراتی انگلیس در سطح دو کشور افغانستان و ایران به شمار آورد، بر می آید که توطئه علیه "زمان شاه ابدالی" به تحریک و حمایت از شاهزاده "محمود" پسر دیگر "تیمورشاه" که آن زمان در دربار ایران پناهنده شده و بندگی شاه قاجار را پذیرفته بود و خواهر زاده سکه سردار "پاینده محمد خان" بود، صورت گرفته مسأله انتخاب "شجاع الملک" فقط ظاهر قضیه بوده است.

به خاطر آنکه دیده شود جنگ سالار معروف "فتح خان" و پدرش از چه کسی در مقابل "زمان شاه" دفاع می کردند، قسمت هائی از نامه های آنها را عنوانی "فتحعلی شاه قاجار" می آوریم باشد، انگیزه های حمایت سیستانی خاین از آنها بیشتر در روشنی قرار گیرد:

قسمتی از نامه شاهزاده "محمود ابدالی" عنوانی پادشاه قاجاری ایران:

" جز استان توام در جهان پناهی نیست

و بعد چون همیشه درگاه خلایق پناه سلاطین صفویه ملاذ و ملجاء سلاطین خوارزم و بلخ و بخارا و افغانه و اوزبکیه بوده و اکنون نیز امید ما بندگان بدین دولت جاوید عدت است، روی به درگاه جهان پناه اعلی آورده ام و مستدعی شرف

حضور و زیارت وجود مبارکم. (تاریخ روضة الصفای ناصری، جلد سیزدهم، صفحه ۷۴۴۸)

این هم قسمت هائی از نامه "زمان شاه ابدالی" در پاسخ به نامه "فتحعلی شاه قاجار" عنوانی شخص وی:

"... بدین مصداق از ملاحظات مطالب متغایر ارباب دول مزاج و حاج شهنشاه با عز و علای ما بروی همت و حوصله از استماع اکثر مباحث و حوادث متفکر و متغیر نمی گردد اما چون قوت استکشاف ادب و قدرت استدراک سبب دانمأ شایسته طبایع سخن سنجان و خاصه منظور نظر سلاطین با تاج و نگین است بدین علل که افهام صورت ارقام پیام پادشاه قلیل اعتبار فتحعلی شاه قاجار عاری از مراتب تسطیر فن ادب و میری از لیاقت خطاب شهنشاه با عز و حسب بوده و علی العجالت به پیشگاه و الامرتبت ما کسب افتخار نموده بتقدیم رسیده است... " ، ".... در سایه عزت و استعلا بسلاطین بافر و تمکین دودمان علویت نشان ما پناه آورده و بحماییت و رعایت خواقین شریعت آئین این سرزمین محل

اسایش و مقام پرورش نیکو دریافته اند و فی الحال از شکنج عقوبات دراز دستی فرماندار نا هنجار قاجار در نواح خراسان فتنه بر پا و حکام کروی احتشام از حرکت غاصبانه بستوه آمده اتراک و ایلات از این طرف بکرات استمداد همی جویند....." ، " ... چون احدی را حق اندک استملاک از قدیم الایام بر بلاد و مضافات ما نبوده و نمی باشد اگر در حدشناسی حدود محدوده مقطوعه کماکان کسی را فهم و فراست حق شناسی در سر نباشد و از فکر معارک پونی و مدارک جونی انصراف نورزد ما از روی اجترأ دست به کارد تیز و خنجر ستیز خواهیم برد و آنگه کار شمشیر درانیه بحیله و تزویر قاجاریه برنخواهد گشت... " (درة الزمان صفحه های ۱۴۱ و ۱۴۲)

این بود دو نمونه از دو بر خورد متضاد فرزندان " تیمور شاه درانی " مقابل پادشاه قاجاری ایران. اختلاف دو کرکتر و دو شخصیت تنها در نوشتن دو نامه خلاصه نمی گردد در حالی که اولی در پیشاپیش قشون قاجاری به مانند " دوست محمد خان ها " ، " ببرک ها " و " کرزی ها " به کشتار خلق ما دست می یازد ، دومی در سنگر دفاع از وجب به وجب خاک کشور دمی نیاسوده ، هشت سال آزرگاره گفته اکثر مؤرخین پا از پشت زین بر زمین نمی گذارد ، وقتی می بینیم که سردار " پاینده محمد خان " و فرزند جنگ سالارش " وزیر فتح خان " از افرادی مانند " محمود " به دفاع بر می خیزند و با دفاع خویش ننتنها " زمانشاه ابدالی " را از اریکه قدرت به زیر می کشند بلکه کشور را ویران سم ستوران اجنبی ساخته آنرا پارچه پارچه می نمایند ، به جز ننگ تاریخ چه می ماند که انسان نثار قدوم نا میمون آنها نماید؟

از آن زشت تر ، ارتجاعی تر و خاینانه تر دفاعیست که در قرن بیست و یک از یک جنگ سالار و خاین به میهن صورت می گیرد. دفاعی که سیستانی میهن فروش و جنایتکار از " کینگ میکر " خود می نماید انسان را بدان اندیشه می اندازد که نکند این انسان شرف باخته سوگند خورده باشد که تا عمر دارد از هر چه آدم خاین در تاریخ گذشته است به دفاع برخیزد. در غیر آن کدام یک را می توان اشتباه و از روی کراهت دانست، دفاع از " دوست محمد " وطن فروش را و یا از ببرک همزادش را؟ دفاع از نوکر اجنبی " وزیر فتح خان جنگ سالار " را و یا دفاع از " احمد شاه مسعود " همزادش را؟ دفاع از " نواب زمان خان " خاین را و یا دفاع از کرزی مزدور را؟

ادامه دارد